

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

بررسی صحت عمل بدون جزء بعد از جریان حدیث رفع

بیان نمودیم در اضطرار به ترك يك جزء یا شرطی دو بحث مطرح است؛ يك بحث این است که آیا حدیث رفع در اینجا جریان پیدا می‌کند یا نه؟ و بحث دوم این است قائلین به جریان حدیث رفع اختلاف دارد بعد از جریان حدیث رفع، آیا بقیه مرکب که انجام می‌شود، صحیح است یا خیر؟

توضیح بحث اول گذشت؛ و گفتیم به نظر ما حدیث رفع در اینجا جریان پیدا می‌کند. اما بحث دوم، بعد از اینکه مکلف به ترك جزئی از اجزای نماز اضطرار پیدا کرد و حدیث رفع جاری شد، و مکلف این جزء را نیاورد، اختلاف است که نماز فاقد للجزء آیا صحیح است یا خیر؟ بیان نمودیم دو نظریه وجود دارد. برخی قائل به صحت هستند و دلیلشان این است که آنچه با حدیث رفع از بین می‌رود، خصوص وجوب ضمنی متعلق به آن جزء است، اما وجوب بقیه اجزاء باقی است؛ امر نسبت به بقیه اجزاء باقی است. در نتیجه، اگر نماز فاقد للسورة و الجزء را انجام داد، امر دارد. زیرا، امر به حال خودش در بقیه اجزاء باقی است؛ و در صحت عبادت بیش از این نیاز نداریم.

کسانی مثل مرحوم آخوند که قائل به انحلال نیستند، روی مبنای آنها حدیث رفع جریان ندارد؛ چرا که چیزی به نام وجوب ضمنی نداریم؛ این جزء مثل بقیه اجزاء وجوب ضمنی ندارد، بلکه تمام اینها تحت يك امر واقع شده است؛ يك امر واحد بسیط متعلق به همه این اجزاست؛ بنابراین، روی مبنای مرحوم آخوند که قائل به عدم انحلال است، اصلاً حدیث رفع جریان ندارد؛ پس بحث می‌آید روی مبنای انحلال. طبق این مبنا يك گروه می‌گویند حال که حدیث رفع وجوب ضمنی متعلق به سوره را برداشت، شخصی که اضطرار به ترك سوره پیدا کرده، حدیث رفع وجوب ضمنی متعلق به آن را برمی‌دارد؛ اما چرا بقیه وجوبها را بردارد؟ بقیه وجوبها به قوت خود باقی است؛ امر نسبت به بقیه اجزاء باقی بوده و عمل صحیح است.

بررسی کلام مرحوم محقق خویی

در مقابل، مثل مرحوم آقای خوئی و بعضی از تلامیذه ایشان قائل به عدم وجوب هستند؛ دلیل اینها در این نظریه این معناست که می‌گویند: این وجوب ضمنی وقتی بر طرف می‌شود، در حقیقت امر به مجموع و مرکب از بین می‌رود. می‌گویند "لا يرتفع الوجوب الضمني في هذه الجزء إلا بارتفاع الكل" يك امری به مرکب و کل داشتیم، شارع از اول که امر را وارد کرد، این امر را متعلق به کل کرد؛ بعداً هم می‌گوییم این امر هم انحلال پیدا می‌کند؛ وقتی گفتیم نسبت به يك جز اضطرار است و حدیث رفع وجوب متعلق این جزء را از بین می‌برد، آیا ممکن است تصویر شود که این وجوب از بین برود و همان امر اول متوجه به مرکب باقی باشد؟

اگر گفتیم وجوب ضمنی از بین می‌رود، مرکب هم از بین می‌رود؛ امر متعلق به آن مرکب هم از بین می‌رود؛ لذا، "لا یرتفع الوجوب الضمني في هذه الجزء إلا بارتفاع الأمر المتعلق بالكل" امری که از اول به یک مرکب و به یک کل تعلق پیدا کرده، از بین می‌رود و ما دیگر امری نداریم. به بیان دیگر، بین این وجوب ضمنی و سایر وجوب‌های ضمنی در این مرکب تلازم است؛ اگر این جزء یا شرط وجوب ضمنی‌اش را از دست بدهد، بقیه هم وجوب ضمنی‌شان را از دست می‌دهند؛ برای اینکه وقتی وجوب ضمنی این جزء یا شرط از بین برود، امر متعلق به کل و مرکب از بین می‌رود.

وقتی امر متعلق به مرکب از بین رفت، بقیه اجزا هم وجوب ضمنی ندارند. به تعبیری که مرحوم شهید صدر (رض) دارد بین این وجوبات ضمنیه ترابط وجود دارد؛ اگر این از بین برود بقیه هم از بین می‌رود. لذا، می‌گویند بعد از اینکه وجوب ضمنی متعلق به این جزء از بین رفت، آن امر اول متعلق به مرکب هم از بین می‌رود؛ از بین که رفت، بقیه اجزاء هم امر ندارد؛ پس، اگر بقیه اجزاء را انجام دهد، بدون امر و غیر صحیح می‌شود.

کار حدیث رفع این است که وجوب ضمنی را از بین می‌برد؛ بله، اگر حدیث رفع می‌گفت وجوب ضمنی متعلق به این جزء از بین می‌رود ولی یک امری برای مرکب فاقد للجزء درست می‌شود، آن وقت می‌گفتیم با حدیث رفع مرکب فاقد للجزء دارای امر شد و مشکل می‌شد؛ یعنی می‌گفتیم نماز بدون سوره الآن امر دارد و بنابراین، واجب و صحیح است. اما روشن است که حدیث رفع فقط وجوب ضمنی متعلق به سوره را برمی‌دارد؛ و نسبت به بقیه یعنی مرکب فاقد للجزء، امر درست نمی‌کند. پس، وقتی امر نیست چه دلیلی برای صحت و وجوب الباقی داریم؟ دلیلی نداریم، لذا باقی به عنوان واجب و یک عمل صحیح انجام نمی‌شود.

بررسی اشکال نظریه مرحوم محقق خویی و پاسخ آن

اینجا اشکالی به ذهن می‌آید و آن اشکال این است که ما در بعضی از اجزای نماز مثلاً داریم "المستعجل لا یقرأ السورة" کسی که عجله دارد، وقت ندارد و وقتش تنگ است، دیگر سوره را نخواند. سؤال این است همانطور که این عبارت می‌آید تخصیص می‌زند و می‌گوید حال که وقت تنگ است، سوره لازم نیست اما بقیه اجزا را باید انجام دهد، در اینجا هم در حدیث رفع، شارع گفته حال که نسبت به این سوره اضطرار بر ترک داری، آن را ترک کن و بقیه را انجام بده.

یک بیان دیگر از این اشکال در کلمات مرحوم آخوند آمده است؛ منتها در بحث اقل و اکثر. مرحوم آخوند گفته ما یک امر نسبت به کل نماز داریم؛ "أقم الصلاة"؛ یک دلیل دیگر هم داریم که "لا صلاة إلا بفاتحة الكتاب" مثلاً یا "لا صلاة إلا بالسورة"، حدیث رفع وقتی جاری می‌شود به این دلیل ضربه می‌زند، می‌گوید اگر اضطرار به ترک فاتحة الكتاب یا سوره پیدا کردی، این را نمی‌خواهد انجام دهی؛ اما آن امر اول متعلق به کل نماز باقی است. پس اشکال، دو بیان دارد.

بیان اول این است که بین مانحن فیه و بین جایی که می‌گویند "المستعجل لا یقرأ السورة" چه فرقی هست؟ جواب این بیان آن است که در آنجا اصل جزئیت از بین می‌رود؛ تخصیص در خود جزئیت است؛ آن دلیل می‌گوید کسی که وقت ندارد و آخرهای وقت دارد نماز می‌خواند و مستعجل است، دیگر لازم نیست سوره را بخواند؛ یعنی سوره جزئیت برای نماز دارد مگر برای مستعجل.

این دلیل می‌آید جزئیت سوره را برمی‌دارد؛ اما حدیث رفع، جزئیت را بر نمی‌دارد. حدیث رفع می‌آید حکم مربوط به یک موردی را در عالم تشریع از بین می‌برد. سوره در عالم تشریع وجوب ضمنی دارد، حال حدیث رفع این وجوب ضمنی را از بین می‌برد. بنا بر این که بگوییم جزئیت قابل رفع است یا کسانی که می‌گویند حدیث رفع همانطور که موجود را نازل منزله معدوم قرار می‌دهد، معدوم را هم نازل منزله موجود قرار می‌دهد، یعنی حدیث رفع می‌گوید نماز فاقد سوره، حدیث رفع می‌گوید این مثل واجد سوره است. طبق این دو مبنا، حرف درست است و اشکال وارد است؛ یعنی روی این مبنا که بگوییم حدیث رفع جزئیت را برمی‌دارد، تخصیص در جزئیت می‌شود، مثل "المستعجل لا یقرأ السورة". اگر گفتیم حدیث رفع معدوم را نازل منزله موجود قرار می‌دهد،

باز این مسئله حل می‌شود و مشکلی ندارد. اما ملاحظه کردید که ما هر دو مبنا را رد کردیم؛ یعنی گفتیم حدیث رفع نه موجود را نازل منزله معدوم قرار می‌دهد و نه معدوم را نازل منزله موجود قرار می‌دهد؛ و گفتیم حدیث رفع، رفع تشریعی است؛ یعنی در عالم تشریع این جزء حکمی ندارد و کاری ندارد به اینکه وجود را نازل منزله معدوم و معدوم را نازل منزله موجود بخواهد قرار دهد؛ و همچنین گفتیم جزئیت از اموری نیست که قابل رفع باشد؛ جزئیت، يك امر انتزاعی است و قابلیت رفع و وضع ندارد؛ مگر به تبع منشأ انتزاعش؛ اما خودش مستقلاً قابلیت رفع و وضع ندارد.

نتیجه بحث در بیان اول از اشکال

نتیجه این می‌شود که بین حدیث رفع و بین "المستعجل لا یقرأ السورة" فرق است؛ "المستعجل لا یقرأ السورة" تخصیص در خود جزئیت است؛ می‌گوید سوره جزء نماز است مگر برای مستعجل؛ اما در حدیث رفع نمی‌گوییم سوره جزء نماز است مگر برای مضطر. حدیث رفع، در فرض اضطرار هم نمی‌آید جزئیت سوره را از بین ببرد. بله، وجوبش را برمی‌دارد. بنابراین، حدیث رفع نمی‌گوید این ایس بجزء؛ در جزئیت تخصیص نمی‌زند؛ مثل اینکه فرض کنیم نماز در حالت بیهوشی ایس بواجب؛ معنای "ایس بواجب" این نیست که در حقیقت نماز تصرف کنیم. نه، نماز واجب نیست. در حال اضطرار هم وجوب سوره برداشته می‌شود اما در جزئیت آن تصرف نمی‌شود. پس این اشکال را تا اینجا اینطور جواب دادیم.

بحث دیگر که ان شاء الله فردا عرض می‌کنیم این است بگوییم شخص مضطرب به ترك جزء، اگر اضطرارش مستوعب باشد و تمام وقت را بگیرد، دیگر بر او قضا واجب نیست. واجب نبودن قضا کشف از این می‌کند که آن نماز بدون سوره صحیح است. این مطلب را در کلمات مرحوم آقای خوئی ببینید؛ ان شاء الله فردا دنبال می‌کنیم.

و صلّی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرين.